

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۲۹)

پنج‌شنبه ۲۶-۰۳-۱۴۳۴؛ ۱۹-۱۱-۱۳۹۱؛ ۰۷-۰۲-۲۰۱۳

فَصْحَمَتِ إلهیه در کلمه آدمیه

I.

1- شرح خوارزمی: حسین خوارزمی در شرح فصوص خود (ص ۹۸-۱۰۰) چنین آورده است:

اگر دوست بی نظیر است ما نیز ناگزیریم ما را وجود از وی، او را ظهور از ما  
وَ مِنْ هَذِهِ الْحَقِيقَةِ كَانَ الْاِفْتِقَارُ مِنَ الْعَالَمِ إِلَى الْحَقِّ فِي وُجُودِهِ. یعنی: از این ارتباط که ثابت است در نفس امر، محقق است افتقار عالم به  
حضرت حق در وجود.

هَذَا هُوَ الْحَقُّ قَدْ فُلْنَاهُ لَا نَكْنِي

فَالْكُلُّ مُفْتَقِرٌ مَا الْكُلُّ مُسْتَعْنِي

این است حق، که گفتیم، و هیچ کنایه نزنیم

همه مفتقرند، و هیچ یک غنی نیست

یعنی: هر یکی را از عالم به حضرت حق در وجود و رب او به واسطه ارتباط افتقار متصور است، اما عالم در وجود و  
کمالش مفتقر است به رب، و اما رب را در ظهور او و ظهور اسماء و صفاتش عالم را در کار است. پس افتقار در همه  
هست و از همه، از این روی استغنا منتفی است. و آن چه گفتیم حق آن است، و ما از برای ارشاد طالبان ستر حق نمی‌کنیم.

فَقَدْ عَلِمْتَ الَّذِي بِمَوْلَانَا نَعْنِي

فَإِنَّ ذِكْرَتَ عَنِّي لَا اِفْتِقَارَ بِهِ

یعنی: پس اگر تو ذکر کنی که به حکم "فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ" ملاحظه افتقار را در جانب رب محال نیست، گوئیم: هر آینه از  
آن چه بتقدیم رسید به تحقیق دانستی که سخن ما در ارتباط است میان حق و عالم، و این به واسطه اسمائی است که به ذوات  
خود طلب عالم می‌کنند. پس این اسماء را در ظهور افتقار هست به عالم، نه ذات الهیه را که آن از حیثیت اویی او از عالم و  
عالمیان مستعنی است.

عَنْهُ اِنْفِصَالُ لِحُدُوثِ مَا فُلْنَاهُ عَنِّي

فَالْكُلُّ بِالْكُلِّ مَرْبُوطٌ فَلَيْسَ لَهُ

پس ارتباط در همه متحقق است، لا جرم نیست عالم را انفصال از حق. بگیرید بطریق قبول و اذعان آن چه به شما رسانیدیم  
از حقایق عرفان، زیرا که حدیث اهل الله و مقالات مقرران درگاه اله [است]. بیت:

تاج عقل و نور ایمان می‌دهد

مردگان کهنه را جان می‌دهد

دل مدزد از دلربای روح بخش

گه سوارت می‌کند بر پشت رخس

کو ز پای دل گشاید صد گره

سر مدزد از سرفراز تاج ده

سوی آب زندگی پوینده کو؟

تا که گویم در همه ره زنده کو

فَقَدْ عَلِمْتَ حِكْمَةَ نَشْأَةِ [جَسَدِ] آدَمَ، أَعْنِي صُورَتَهُ الظَّاهِرَةَ، پس به تحقیق دانستی حکمت نشأت جسد آدم را، اعنی صورت ظاهر او را،  
و آن حکمت ظهور احکام اسماء و صفات است در این نشأت.

وَ قَدْ عَلِمْتَ نَشْأَةَ رُوحِ آدَمَ أَعْنِي صُورَتَهُ الْبَاطِنَةَ، و هر آینه دریافتی حکمت نشأت روح آدم را، اعنی صورت باطنه او را، و آن حکمت  
ربوبیت و خلافت است بر عالم.

فَهُوَ الْحَقُّ الْحَقُّ. پس آدم حق است به اعتبار ربوبیت او مر عالم را، و به اعتبار اتصاف به صفات الهیه، و خلق است به اعتبار  
جسدش. بیت:

نیک نگر که او توئی، ای تو ز خود گریخته

ای تو بفکرت دویی خون حبیب ریخته

بل راکب مرکب بدن را بشناس

تن مرکب تست حق تن را بشناس

از خود به خود آ و خویشتن را بشناس

از خود به خدا ره نتوانی بردن

وَ قَدْ عَلِمْتَ نَشْأَةَ رُتْبَتِهِ وَ هِيَ الْمَجْمُوعُ الَّذِي بِهِ اسْتَحَقَّ الْخِلَافَةَ.

و بدرستی که دانستی نشأت رتبت او را که عبارت است از روحانیت و جسمانیت که بدین مجموع آدم استحقاق خلافت یافت،  
چه به نشأت روحانیت آخذ است از حق، و به نشأت جسمانیت مبلغ است به خلق، و کمال دولت بدین مجموع است که  
استفاضه و افاضت بی‌مناسبت متصور نیست. و لهذا قال تعالی، "وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَكِنَّا عَلَيْنِهِمْ مَا يَلْبَسُونَ" (۶:۹  
الأنعام). یعنی: اگر رسول را ملک ساختمی، هر آینه به صورت بشر فرستادمی تا به حکم مجانست تبلیغ امر کردی.

فَأَدَمُ هُوَ النَّفْسُ الْوَاحِدَةُ الَّتِي لِحِقِّ مِنْهَا هَذَا النَّوعُ الْإِنْسَانِي، یعنی: چون دانستی که آدم که خلیفه است بر عالم و مدبر اوست، پس آدم در  
حقیقت نفس واحده است که عقلش خوانند. و آن روح محمدی است در حقیقت، که ظاهر می‌گردد در این نشأت عنصریه که

"اول ما خلق الله نوری" اشارت است بدان، و "كنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین" عبارت است از آن، و نوع انسانی، بلکه جمیع انواع مخلوق است از آن نور.

و تحقیق سخن آنست که حقیقت انسانی را در جمیع عوالم مظاهر است. پس مظهر اول او در عالم جبروت روحی است مسمی به عقل اول. پس آدم اول اوست، و حوا نفس کلیه است که از پهلوی چپ آدم مخلوق است. و مراد از این جانب ایسر جانبی است که یلی خلق است، و یمین او جانبی است که یلی حق است. و در عالم ملکوت نفس کلیه است که در اجسام است، و در عالم ملک ابو البشر است.

و مراد [در] اینجا از آدم عالم جبروت و ملکوت است که خلیفه است از لا و ایدا. اما در فتوحات می‌فرماید: "ظهر من اجسام الإنسانیة کان آدم علیه السلام". و مراد از آدم عالم ملک است که ابو البشرش خوانند.

و هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى، "يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً" (٤: ١ النساء). یعنی، آن چه ذکر کردیم معنی این آیت است حق- سبحانه و تعالی- می‌فرماید که "ای آدمیان بترسید از پروردگار خود که شما را از نفس واحده آفرید، و جفت آن نفس هم او پیدا کرد، و از این دو جفت مردان و زنان بسیار بپراکند".

معنی آیت به نسبت با عالم جبروت آن که: بترسید از پروردگار خود که شما را از عقل اول بیافرید، و روح او را که نفس کلیه است از او پیدا کرد، و رجال کثیر و نساء در این عالم عقول و نفوس مجرداند، و به نسبت با عالم ملکوت نفس واحده، نفس کلیه است، و جفت او طبیعت کلیه و رجال نفوس ناطقه مجرده، و نساء نفوس منطبه و باقی قوی، به نسبت با عالم ملک خود ظاهر است.

فَقَوْلُهُ، "اتَّقُوا رَبَّكُمُ"، اجْعَلُوا مَا ظَهَرَ مِنْكُمْ وَقَايَةً لِرَبِّكُمْ، وَ اجْعَلُوا مَا بَطَّنَ مِنْكُمْ، وَ هُوَ رَبُّكُمْ، وَقَايَةً لَكُمْ: فَإِنَّ الْأَمْرَ ذَمٌّ وَ حَمْدٌ: فَكُونُوا وَقَايَةً فِي الدَّمِّ وَ اجْعَلُوا وَقَايَتَكُمْ فِي الْحَمْدِ تَكُونُوا أَدْبَاءً عَالِمِينَ.

چون شیخ استشهد به آیت کرد، به ذکر مطلع آن قیام نمود و سالک را در حضرت حق تأدب تعلیم داد تا نوریت او زیادت شود، و در مهالك اباحت نیفتد، چه توحید افعال مقتضی استناد خیر و شر است به حق، پس اگر سالک هر دو را به حق اسناد کند، پیش از زکاء و طهارت نفس، شاید که در بوادی اباحت هلاک شود، و بعد از طهارت نفس به اسناد قبایح به حق موسوم گردد بسبب آساعت ادب. لا جرم: "انقضاء" را به معنی "وقایه" دانست و گفت معنی آیت اینست که وقایت سازید آن چه ظاهر است از شما که آن جسد است با نفس منطبه مر پروردگار خود را، یعنی نسبت کنید نقایص را با نفس خویش تا وقایه رب خود باشید در ذم، و آن چه از شما باطن است و آن روح است که تربیت شما می‌کند، وقایه خویش سازید در حمد، یعنی نسبت کنید کمالات را به رب خود. چنانکه حق- سبحانه و تعالی- از زبان ملائکه خبر می‌دهد که "سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا". چه امر ذم است و حمد. پس شما وقایه او باشید در ذم، و او را وقایه خود سازید در حمد، تا سلوک مسالك ادب و انتهای مناهاج علم بتقدیم رسانیده باشید، و در سنت کمالات به حق شما را از ظهور انبیات و تقید به قید هستی خلاصی دست دهد، و شیطان بر شما سلطان نباشد. آری، بیت:

علتی برتر ز پندار کمال نیست در جان تو ای مغرور ضال

و شیخ در حکمت قدریه می‌گوید، "لا قدرة و لا فعل إلا لله خاصة".

لا جرم سرمایه هر کمال و پیرایه جمال اوست، بلکه اگر تحقیق کنی نسبت فعل و اقتدار به ما، هم از آن روی بود کوما شد. خواجه- قدس الله سره- می‌فرماید، بیت:

در چشم تو گر چه شکل بسیار آمد  
چون در نگری یکی بنکرار آمد  
گر قدرت و فعل هست ما را نه ز ماست  
ز آنست که حق به ما پدیدار آمد

ثُمَّ إِنَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَطَّلَعَهُ عَلَى مَا أُوذِعَ فِيهِ وَ جَعَلَ ذَلِكَ فِي قُبُضَتَيْهِ: الْقُبُضَةُ الْوَاحِدَةُ فِيهَا الْعَالَمُ، وَ الْقُبُضَةُ الْأُخْرَى فِيهَا آدَمُ وَ بَنُوهُ. وَ بَيَّنَّ مَرَاتِبَهُمْ فِيهِ. یعنی بعد از آن که حق- سبحانه و تعالی- آدم را ایجاد کرد، و متصف- گردانید به صفات خویشتن، و علم خلافت او بر سر ملک بر افراخت، او را مطلع ساخت بر آن چه در حقیقت او از اسرار الهیه و معارف حقیقیه و دیعت نهاد. کما قال الله تعالی، "عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ". و این مودع را در دو قبضه خویش گرفت که یکی تجلی اوست به قدرت ایجاد در عالم کبیر، و دیگر ظهور او به کمالات در عالم صغیر. یا خود قبضتین از این عالمین عبارت است تا مراد از دو قبضه صفات فاعلیه و قابلیه بود. پس در يك قبضه او عالم است اعنی اعیان موجودات بر سبیل تفصیل، و در قبضه دیگرش آدم و ابنای او که مشتملند بر کل موجودات علی الإجمال. و مراتب بنی آدم را در آدم بیان کرد. کما فی الحدیث، "ان الله تعالی مسح بیده ظهر آدم و اخرج منه بنیه مثل الذر"، الحدیث. یا معنی آن باشد که بیان کرد مراتب ایشان را در حق و مقادیر درجات ایشان را در ارتقا به جناب مطلق.

وَ لَمَّا أَطَّلَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فِي سِرِّي عَلَى مَا أُوذِعَ فِي هَذَا الْإِمَامِ الْوَالِدِ الْأَكْبَرِ، جَعَلْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنْهُ مَا حُدَّ لِي لَا مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَسَعُهُ كِتَابٌ وَ لَا الْعَالَمُ الْمَوْجُودُ الْآنَ.

شیخ- قدس الله سره- می‌گوید: چون حضرت الهی به فیض فضل نامتناهی مرا در سر من اطلاع داد بر آن چه ودیعت نهاد در تن امام والد اکبر که آن آدم حقیقی است، و مسمی است به روح محمدی- چه آدم ابو البشر والد کبیر است- درج کردم در این کتاب از آن چه دانستم همان قدر که تحدید و تقدیر کرده شد، نه آن قدر که بر آن اطلاع یافتیم، چه کتاب از احاطه آن قاصر است بلکه همه عالم که حالی موجود است سعت احاطه آن ندارد. بیت:

گردم فرو خواهد شدن زین راز نتوان زد دمی  
خاموش کن خاموش کن تا برنجوشد عالمی  
فَمِمَّا شَهِدْتُهُ بِمَا نُودِعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ كَمَا حَدَّثَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: حِكْمَةٌ إلهِيَّةٌ فِي كَلِمَةِ آدَمِيَّةٍ، وَ هُوَ هَذَا الْبَابُ.

پس بعضی از آن چه دریافتیم از آن اسراری که در این کتاب ودیعت می‌نهم بدان اندازه که رسول- علیه السلام- نهاده است، حکمت الهیه است در کلمه آدمیه. و آن این باب است که بتقدیم رسید و به شرح آن قیام نموده شد.

2- شرح چندی: مؤیدالدین چندی در شرح فصوص (ص ۲۰۸-۲۰۶) خود چنین آورده است:

او - رضی الله عنه- گفت: شعر:

فَأَنْكَلُ مُتَقَرِّبًا مَا الْكُلُّ مُسْتَعْنٍ  
هَذَا هُوَ الْحَقُّ قَدْ فُلْنَا لَهُ لَا نَكْبِي  
فَأَنْكَلُ بِالْكَلِّ مَرْبُوطٌ فَلَيْسَ لَهُ  
عَنْهُ انْفِصَالٌ حُدُوا مَا فُلْتُهُ عَنِّي  
فَإِنْ ذَكَرْتَ غَنِيًّا لَا انْفِقَارَ بِهِ  
فَقَدْ عَلِمْتَ الَّذِي بِمَوْلَانَا نَعْبِي

همه مفقرند، و هیچ یک غنی نیست  
همه به همه پیوسته‌اند بی هیچ  
گر یاد کنی غنی بی هیچ افتقاری را  
این است حق، که گفتیم، و هیچ کنایه نزنیم  
بریدگی، فراگیر از من آنچه را گفتم  
بدانی مرادم از این سختم کیست

این عبد- که خدایش تابید فرماید به توسط خود- می‌گوید: بدان که الله- سبحانه و تعالی- به جمیع نسبت‌های ذاتی خود موجب وجود عوالم و مظاهر است، و مستلزم متعلقات حقائق وجوبی، و دقائق سائر اسماء ربوبی، و آن متعلقات همان حقائق مخلوقی و ربوبی می‌باشند، پس آنها واجب الوجود هستند با ایجاب واجب الوجود بالذات آنها را، و اگر نمی‌بودند این حقائق مظهري آکوان عالم امکان، ظاهر نمی‌گردید صورت الهی مقدس احدی جمعی ذاتی. پس، افتقار هم شامل نسبت‌های ربوبیت و هم شامل حقائق ربوبیت شد، غیر آن که افتقار عوالم به حق در تحقیق به حقیقت است و وجود به نحو تعیین، ولی افتقار نسبت‌های آسمانی چنین نیست، چه وجود خود همان مسمای جمیع اسماء است (وجود خود همان است که به جمیع اسماء نامیده می‌شود)، متعین به جمیع نسبت‌ها است، و افتقاری به عالم ندارد در وجود و تحقیق، و لیکن در ظهور آثار و احکام [است این افتقار]، نه در چیزی دیگر، و با این حال افتقاری به عالم معین یا مظهر شخصی مبینی ندارد، بلکه به طور ذاتی لازم است که مظاهری داشته باشد، نه بر نحو تعیین، تا ابد آبدین، چنانچه همین مقتضای ذات مقدسش بوده است از ازل دهر داهرین. پس، فهم کن!

و بدان که فلك وجود حق محیط است به موجودات عینی و غیبی، و هویت محیط او و اولین تعیین ذاتی او به فلك الهیه است، و آن محیط است به أفلاك اسماء الهی، سپس أفلاك اسماء محیط به حقائق مظاهر کیانی آنها، که همان اجناس عوالم و انواع و اصناف و اشخاص آنها باشد، و دائرة فلك هویت کبری- که برای وجود حق است- فلك محیط به جمیع أفلاك است. و جمیع آنها منحصر می‌باشند در چهار فلك:

فلك لاتعین و إطلاق وجودی عینی حقیقی، و فلك تعیین اول احدی جمعی اکبر، و آن نسبت به وجود حق مانند قلب است به انسان، و این فلك محیط است به دو فلك عظیم کلی محیط به سائر أفلاك تفصیلی که حدیث‌شان در مواضع [گونناگونی] خواهد آمد. مواقع فلك الهیه - با جمیع نسبت‌ها و اسماءش- محیط است به فلك کیانی مظهري از معلول اول گرفته تا آخرین صورتی که ایجاد می‌شود از آخرین نوعی که یافت می‌گردد.

سپس، بدان که فلك هر حقیقتی از نقطه‌های محیط فلك الهیه- که عبارت است از نسبت‌های ربوبی و حقائق وجوبی- تمام می‌گردد با فلك متعلق‌هایش از عالم، و هر فلکی از أفلاك حضرات اسماء تقسیم می‌شود به دو کمان کلی مساوی که مساوی است مجموع آن دو از محیط فلك دائره. قوس برتر برای نسبت‌های حقیقت فلك اسم "الله" است و نسبت‌ها و لوازم نقطه‌های محیط دائره دارای رشته‌های متعلق، رقائق و جداول متصل به نقطه‌های محیط قوس دیگر، که مختص به مرتبه عالم مظهري است، و مجموع فلکی کامل است. پس، أفلاك الهیه و نقطه‌های محیط آنها مرتبط می‌باشند به أفلاك عوالم و نقطه‌های محیط آنها. پس، "فَأَنْكَلُ مُتَقَرِّبًا مَا الْكُلُّ مُسْتَعْنٍ" (همه مفقرند، و هیچ یک غنی نیست)، و این است معنی قول کامل:

فَأَنْكَلُ بِالْكَلِّ مَرْبُوطٌ فَلَيْسَ لَهُ  
عَنْهُ انْفِصَالٌ حُدُوا مَا فُلْتُهُ عَنِّي

همه به همه پیوسته‌اند بی هیچ  
بریدگی، فراگیر از من آنچه را گفتم

و انفصال و افتراق کجا باشد در حالی که حقیقت کلی مقتضای اتصال و اتفاق و ائتلاف و اعتناق است؟ "وَ كَلِّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَاهُ طَائِرُهُ فِي غُنْفِهِ" (۱۷:۱۳ الإسراء) (و طایر هر انسانی را ملازم او گردانیدیم در گردنش)، پس چون برپا شود قیامت تفصیل، و

تمام گردد مقامات توصیل و تحصیل، و بر شورانده شوند قبرهای نشر، و گسترانده شود زمین حشر و نشر، "و نُخْرِجْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا" (۱۷:۱۳ الإسراء) (و بیرون آوریم [آن] برای او روز قیامت به صورت کتابی ملاقات می‌کندش گشوده). به زودی، یادآور شویم آنچه را باقی مانده است از تتمه این سرّ در موضعی که مناسب آن است، این شاء الله تعالی. و أما قول او:

فَإِنْ ذَكَرْتَ غَنِيًّا لَا اِفْتِقَارَ بِهِ فَقَدْ عَلِمْتَ الَّذِي بَعَوْلْنَا نَعْنِي

گر یاد کنی غنی بی هیچ افتقاری را بدانی مرادم از این سختم کیست  
 او- رضی الله عنه- اشاره دارد به غنای ذاتی حقیقی احدی، که قاهر اعیان اغیار است، و موجد کثرت نظراء (نظیرها و اعداد) و نظار، که "کان الله و لا شیء معه" (خدا بود و چیزی با او نبود)، "هُوَ اللهُ أَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ"، که از حیث ذات غنی خودش موجب معنی إنتاج و ایجاد نمی‌شود، و اقتضای اظهار و اِشهاد ندارد، چه او بالذات کامل است تا ابد آباد، "و لَمْ يُولَدْ" نتیجه نشده است از اصلی یا مقدمات نتیجه‌بخشی، "و لَمْ يَكُنْ لَهُ" نیست برای هویت کبرای محیط به کلّ مثلی و نه هم شائی هیچ احد معینی. پس، فهم کن!

### 3- شرح استاد حسن زاده آملی: در اینجا گزیده‌ای از توضیحات استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- مد ظله العالی- را ملاحظه می‌نماییم (ممد الهمم، ص ۶۶-۶۵)

[و این همان قول خدای تعالی است که فرمود، "يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً" (۴:۱ النساء) (ای مردمان، تقوای پیشه سازید از پروردگارتان، که خلق کرد شما را از "نفس واحدی"، و خلق کرد از او زوجش را، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری بپراکند)، و قول او، "اتَّقُوا رَبَّكُم"، [یعنی] آنچه را ظاهر شده است از شما وَقَايَةَ (سپر) پروردگارتان گردانید، و باطن خود را، که پروردگارتان است، وَقَايَةَ (سپر) خود گردانید، چه شأن (مسئله) نکوهش است و ستایش. پس، وَقَايَةَ (سپر) او باشید در نکوهش، و او را وَقَايَةَ خود گردانید در ستایش تا با ادبانی عالم باشید.]

بیان مطلب این است که حقیقت انسانیه را در جمیع عوالم مظاهری است. مظهر اولش در عالم جبروت روح کلی است که عقل اولش نامند و این آدم اول است و حوای او نفس کلیه است که از ضلع ايسر عقل اول آفریده شد زیرا که به سوی خلق است و یمینش که عقل اول است جانب حق است این در عالم جبروت، در عالم ملکوت آدم نفس کلیه است و حوایش طبیعت کلیه‌ای است که در اجسام است، و در عالم ملک آدم ابو البشر و حواست. وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى، "يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً" (۴:۱ النساء).

خدای تعالی در اول سوره نسا فرمود، "ای مردم از پروردگارتان پروا کنید آن که شما را از يك نفس آفرید و از او جفتش را پدید آورد و از آنها مردان و زنان بسیار پراکنده ساخت"، از آدم و حوای عالم جبروت عقول و نفوس مجرد خلق شدند که عقول، رجال و نفوس نسانند و از آدم و حوای عالم ملکوت نفوس ناطقه مجرد و نفوس منطبعة در اجسام که نفوس ناطقه، رجال و نفوس منطبعة نسانند و از آدم و حوای عالم ملک که واضح است.

فَقَوْلُهُ، "اتَّقُوا رَبَّكُم"، اجْعَلُوا مَا ظَهَرَ مِنْكُمْ وَقَايَةَ لِرَبِّكُمْ، وَ اجْعَلُوا مَا بَطَّنَ مِنْكُمْ، وَ هُوَ رَبُّكُمْ، وَقَايَةَ لَكُمْ: فَإِنَّ الْأَمْرَ ذَمٌّ وَ حَمْدٌ: فَكُونُوا وَقَايَةَ فِي الدِّمِّ وَ اجْعَلُوهُ وَقَايَةَكُمْ فِي الْحَمْدِ تَكُونُوا أَدْبَاءَ عَالَمِينَ.

"اتَّقُوا" از وَقَايَةَ است یعنی ظاهرتان را وقایه و سپر قرار دهید برای پروردگارتان (که نقص را به خود نسبت دهید نه به او) و باطنتان را که پروردگارتان باشد وقایه خودتان قرار دهید (که کمال را به حق نسبت دهید). خلاصه اینکه ظاهر شما سپر اسناد نقص باشد به خدای تعالی و باطن شما سپر اسناد کمال باشد به شما که هر چه خیر است از اوست و آن چه شر است از توست. این چنین کنید تا علمای با ادب باشید.

ثُمَّ إِنَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَلْفَعُهُ عَلَى مَا أُوذِعَ فِيهِ وَ جَعَلَ ذَلِكَ فِي قَبْضَتَيْهِ: الْقَبْضَةُ الْوَاحِدَةُ فِيهَا الْعَالَمُ، وَ الْقَبْضَةُ الْآخَرَى فِيهَا آدَمُ وَ بَنُوهُ. وَ بَيَّنَّ مَرَاتِبَهُمْ فِيهِ. سپس حق تعالی آدم را آگاه گردانید به آن چه که در او به ودیعه نهاد (که فرمود: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) و آن ودیعه را در دو قبضه‌اش نهاد در يك قبضه عالم را و در يك قبضه دیگر آدم و فرزندانش را و مراتب آنان را در وی بیان کرده است.

وَ لَمَّا أَطَّلَعِيَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فِي سِرِّي عَلَى مَا أُوذِعَ فِي هَذَا الْإِمَامِ الْوَالِدِ الْأَكْبَرِ، جَعَلْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنْهُ مَا حُدَّ لِي لَا مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَسَعُهُ كِتَابٌ وَ لَا الْعَالَمُ الْمَوْجُودُ الْآنَ. فَمِمَّا شَهِدْتُهُ بِمَا نُودِعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ كَمَا حُدَّهُ لِي رَسُولُ اللهِ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ-

و چون حق تعالی در سرّم به من اطلاع داد آن چه را که در امام والد اکبر (یعنی رسول الله- صلی الله علیه و آله-) به ودیعه نهاد در این کتاب، قرار دادم از آن ودیعه‌ها آن چه را که امام والد اکبر برای من معلوم فرمود نه آن چه را که من می‌دانم و

